

صدای تاریخ در اسکندریه ذهنهای خاموش را بیدار می‌کند*

گفت و گوی ما با احسان نراقی به راحتی پیش نمی‌رفت. وی سرشار از گفتن در مورد کتابخانه اسکندریه بود. این کتابخانه و رئیس دانشمندی - این گونه که او می‌گوید - انفاق مهم در صحنه فرهنگ است. نراقی می‌خواست درباره این کتابخانه سخن بگوید و ما بر آن بودیم. از چهره آشنایی که دور از مرزهای ملی زندگی می‌کند در مورد تحولات سیاسی کشور پرسیم تا بدانیم این تحولات برای آنها چه معنایی دارد. شوق و ذوق وی ما را بر آن داشت قسمت اول گفت و گو را همان گونه که وی می‌خواست به دست چاپ بسپاریم و قسمت بعدی را همان گونه که وی و ما می‌طلبیم در معرض داوری شما قرار دهیم. قسمت اول آن را می‌خوانید.

دکتر! کتابخانه اسکندریه دارای چه مؤلفه‌ای است که این چنین شما را برانگیخته و همچنین در مورد تاریخچه و مراسم افتتاحیه اگر مطلبی دارید بگویید.

در ابتدا باید بگویم اینکه، ملتی از مشرق زمین توجه به یکی از آثار گذشته فرهنگی اش را که بیش از دوهزار سال از آن گذشته است امروز با هیجان و افتخار قدر می‌نهد، حادثه جالبی است به خصوص در دنیایی که مادیگری بر همه اذهان و افکار استیلا دارد. لذا باید این واقعه را نشانه مثبتی در تحولات فرهنگی ملل شرق دانست. مجلس باشکوه و بزرگی برای افتتاح کتابخانه اسکندریه در مصر

* گفت و گوی محمد آفازاده با دکتر احسان نراقی، نقل از روزنامه اعتماد، ۱۱ آبان ۸۱

برگزار شد. این مراسم یادآور مجد و عظمت کتابخانه معروفی بود که در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح در همین شهر بنا شده بود. این نکته را باید به یاد داشت که مورخان ادیان مختلف همیشه کتابخانه اسکندریه را یکی از مفاخر ملت مصر دانسته‌اند. یعنی در سال ۳۳۲ قبل از میلاد، اسکندر شهر اسکندریه را در کشور مصر، ساحل مدیترانه بنا کرد و جانشینان او این شهر را پایتخت خود قرار دادند و به جذب اهل علم و تحقیق پرداختند و وسایل کار و تحقیق آنان را فراهم آوردند.

در همین دوره بطلمیوس کتابخانه‌ای به همت فرمانروای آنجا بنا کرد و ظاهراً این کتابخانه توانست هفتصد هزار تومار پایروس جمع‌آوری کند. بدین نحو اسکندریه دارالعلمی شد که همه دانشمندان و هنرمندان یونانی به آنجا روی آوردند. اشخاصی چون اقلیدس و ارشمیدس از آنجا برخاستند. به علت این سابقه یکی از استادان فعال دانشگاه اسکندریه در شانزده سال پیش درباره این کتابخانه و مرکزیت علمی‌اش و آزادی اندیشه و تساهل و مدارایی که در این مرکز نسبت به عقاید و ادیان مختلف جاری بوده پیشنهاد کرد این کتابخانه دوباره احیا شود.

فرانسوا میتران رئیس جمهوری فرهیخته و فرهنگ‌شناس فرانسه هر تابستان به مصر علیا می‌آید. به طرح علاقه‌مند شد و گفت برای احداث آن کمک لازم را می‌کنیم. رئیس جمهوری مصر مجمعی را در آسوان تشکیل داد که مدیرکل یونسکو در این مجمع بلافاصله قبول کرد که یونسکو یک طرح معماری تهیه کند. طرح اولیه را یونسکو تهیه کرد و به مسابقه بین‌المللی گذاشت. بیش از صد مؤسسه بین‌المللی و معماران بزرگ در آن شرکت کردند و بالاخره در یک جلسه که از چند رئیس جمهور و ملکه اسپانیا تشکیل شده بود، یک مؤسسه معماری نروژی

برنده طرح شد و بلافاصله یک مؤسسه مصری که توانایی اش را در این که می تواند در این برنامه شرکت کند نشان داده بود، برای تحقق طرح شروع به همکاری کرد. این بود که بنایی را پایه ریزی کرد که واقعاً در جهان بی نظیر است. این کتابخانه برای سه هزار نفر گنجایش دارد. من خودم رفتم و دیدم که طوری بنا شده که هر کجای تالار بنشینی آن سه هزار نفر را می توانی ببینی. بنا یازده طبقه است و هر طبقه ای متعلق به یک علم است که در آن طبقه بروشور کتابخانه و راهنمای دسترسی به منابع در آن رشته از علم موجود است.

در آن طبقه هر چه بخواهید از مطالب منتشر شده و نشده، نوار و غیره که در دنیا هست با وسایلی که در اختیار می گذارند، می توانی اخذ کنی. آقای دکتر سؤال من این است: جهان سوم از عنصر کمبود فکر رنج می برد و فکر هم بشر از موقعی که به یاد می آورد از طریق کتاب منتقل شده و می شود و هر کتابی یک فکر تجمیع شده است. یک اندیشمند عصاره جانش را در یک کتاب می ریزد. فکر می کنید احیای این کتابخانه ها چه قدر می تواند کمک بکند که جریان فکری جهان سوم دوباره رونق بگیرد و اندیشمندان آن کشورها شروع به فکر کردن دوباره و یافتن راه حل هایی برای مشکلات خود بکنند.

بسیار بسیار مؤثر است. برای اینکه مخصوصاً در کشورهایی مثل مصر و ایران که سابقه فرهنگی دارند و با این رشته ها نا آشنا نیستند، فلاسفه بزرگی مثل ابوعلی سینا، ابوریحان و فارابی برای آنها یک پدیده آشنا هستند و طبیعی است که با این رشته ها کار کنند. یعنی ملتی نیستند که باید از آغاز شروع به کار کنند. یک ملتی اند که سابقه علوم در گذشته را دارند و می دانند که پادشاهان چه قدر خاطر اندیشمندان را عزیز می داشتند، می دانند ابوریحان ۲۰۰ کتاب تألیف کرده و از بهترین آثار است که هنوز بعد از هزار سال وقتی می خوانی مدهوش می شوی از وسعت معلومات

این فرد. این برای کشوری مثل ما و مصر زود درونی می‌شود. طی چند روزی که در اسکندریه بودم، استقبال مردم را دیدم و به خصوص برنامه‌طوری است که جوان‌ها ۲۴ ساعت شبانه‌روز می‌آیند و می‌روند. این همه نشانگر ذوق و شوقی است که این کتابخانه در مصر ایجاد کرده و توجهی که همه به این کار دارند.

از رؤسای جمهور کشورهای مختلف، ژاک شیراک رئیس جمهوری فرانسه، رئیس جمهوری لبنان، یونان، مولداوی، رومانی و کشورهای حوزه بالکان و خیلی از شخصیت‌های مهم دنیا در حدود ۴۰۰ نفر در مراسم افتتاح حضور داشتند. رادیو و تلویزیون‌ها این خبر را به سراسر دنیا منعکس کردند. وقتی ملت مصر می‌بیند که جهانیان چنین اقبالی به تأسیس این کتابخانه می‌کنند و در دنیایی که الان صحبت از توپ و تانک و صنعت و ماشین است، کتاب چنین مقامی دارد و چنین محترم و معزز است و این در جوانان و مردم مصر تأثیر می‌گذارد.

آقای دکتر ما گذشته خودمان را اگر با رویکرد انتقادی نگاه نکنیم و مورد سنجش عقلانی قرار ندهیم، نمی‌توانیم برای زندگی امروز خود دستاوردی به دست آوریم. آیا فکر می‌کنید این نوع کتابخانه‌ها تبدیل می‌شوند به موزه‌هایی برای گرامیداشت گذشته بشر یا واقعاً پلی می‌شوند برای بازشناسی گذشته به

قصد ساختن فردای بهتر؟

مدیران این کتابخانه جنبه‌ای کاملاً پویا به کار خود داده‌اند به طوری که کتابخانه اهدافی برای خود معلوم کرده. این هدفها خودش بیانگر این است که فقط کتابخانه صرف نیست، بلکه مرکز تحولات فکری و علمی به تمام معنی است و جنبه بین‌المللی قوی دارد و این موضوع خیلی خیلی برای ملت مصر مهم است. چهار وظیفه برای کتابخانه پیش‌بینی کرده‌اند و این کتابخانه از چهار جهت به دنیا نگاه می‌کند. اول اینکه یادآور کتابخانه

بزرگ اسکندریه مصر قدیم است.

دوم مدیترانه‌ای است و دنیای عرب و ارتباط دنیای عرب با خود مصر و بعد قدرت فکری مصر را به دنیا نشان می‌دهد و مرکزی برای گفت و گوی تمدن‌ها و ادیان خواهد بود، همچنان که در آن زمان این نقش را ایفا می‌کرد و در حال حاضر موزه آثار عتیقه و کتب خطی نیز در این مجموعه وجود دارد.

آقای دکتر از طریق اینترنت می‌شود از این مرکز استفاده کرد؟

بله، به راحتی می‌توانید از این طریق از آن استفاده کنید. از اول آنجا را به صورت مرکز زنده فرض کرده‌اند و مرکز در تمام ابعاد جنبه بین‌المللی اش مشهود است و لطف دیگر آن کتابخانه این است که از ابتدا در انتخاب رئیس کتابخانه دقت کرده‌اند. فردی مثل سراج‌الدین که کاندیدای ریاست یونسکو نیز بود و بنده خودم هم از طرفداران سرسختش بودم.

برای ریاست یونسکو متأسفانه به دلایلی دیگر که ربطی به علوم و فنون نداشت بلکه به موانع سیاسی و مالی ربط داشت. ماتسودای ژاپنی که اهمیت علمی و فرهنگی نداشت، انتخاب شد در حالی که پنجاه رئیس دولت در کنفرانس سران آفریقا چند سال پیش ایشان را توصیه کرده بودند.

آدمی که دکترای اقتصاد دارد از دانشگاه هاروارد و مهندسی معماری از دانشگاه پاریس و بنده در یکی از کتابهایم نوشتم: نخستین بار دمیترسکو که داوطلب ریاست یونسکو که یک هنرمند معروف رومانیایی و وزیر فرهنگ‌شان بود و کارهای شکسپیر را کار می‌کرد، به من تلفن کرد و گفت که در پاریس هستم و می‌خواهم شما را ببینم. رفتم پیش او، گفت وضع کاندیداها چطور است. گفتم که ممتازترین این یازده نفر،

سراج‌الدین مصری است. آن موقع او نایب رئیس بانک جهانی بود. پرسیدم می‌خواهی ایشان را ببینی. شما که اهل هنری و برایت مقام مهم نیست، با رقیبت دیدار کن. گفت بسیار خوب، تلفن کردم و میهمان آمد. من به سراج‌الدین گفته بودم که این آقا وزیر فرهنگ رومانی بیست سال است که تبعیدی بوده و به خاطر دیکتاتوری چائوشسکو در انگلستان پناهنده است و در آنجا نمایشنامه‌های شکسپیر را در یک تئاتر بزرگ در لندن بازی می‌کند. این دیدار سراج‌الدین را نسبت به شکسپیر تحریک کرد. تا نشستند سر میز، صحبت از شکسپیر شروع شد و تا دیروقت طول کشید تا اینکه صاحب رستوران گفت که می‌خواهد رستوران را ببندد و آنها بلند شدند و کارت‌هایشان را به همدیگر دادند و هیچ صحبتی هم از انتخابات نشد. اما سه روز قبل از انتخابات، دمیترسکو به خبرنگار هرالد تریبون گفت که من از کاندیدا بودن صرف‌نظر می‌کنم به نفع سراج‌الدین و سراج‌الدین را فقط بابت شکسپیرش شناخت. وقتی من جریان را برای مایور گفتم، دستش را زد روی میز و گفت: این را بهش می‌گویند یونسکو و آدمها از راه فرهنگ و شعر و ادب و اندیشه به هم نزدیک می‌شوند نه از راههای دیگر. این همچنین آدمی است. خلاصه، سراج‌الدین را که اقتصاددان معروف، رئیس سازمان آب جهان که به وسیله بانک جهانی چه خدماتی را به جهان سوم کرده کسی که یک کتاب راجع به شکسپیر هم نوشته، چنین آدمی را برای ریاست کتابخانه گذاشته‌اند. طبیعتاً این خودش یک پنجره باز به سوی جهان خواهد بود. تمام برداشتش جهانی است و مصری بسیار وارد و از یک خانواده فرهیخته و قدیمی. سرشار از ادب، ذوق و شعر است و چنین انتخابی به گسترش بین‌المللی کتابخانه کمک بسیار زیادی می‌کند.

شما یک تعصب بی‌جائی دارید*

آقای نراقی! چه شد که شما در امر پژوهش جامعه‌شناسانه به فرم گفت و گوروی

آوردید و دیگر به فرم مقاله نمی‌نویسید؟

ببینید! من کتاب زیاد تألیف کرده‌ام. علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن را نوشته‌ام که هنوز که هنوز است کتاب کلاسیک دانشجویان است؛ غربت غرب را نوشته‌ام؛ آنچه خود داشت... را نوشته‌ام؛ طمع خام را نوشته‌ام. بعد از انقلاب از کاخ شاه تا زندان اوین را نوشتم. اما من در جامعه‌ای زندگی کرده‌ام که همواره تک‌قطبی بوده است، یا توده‌ای محض یا نوع دیگری از تعصب، و به همین خاطر من مورد تأیید هیچ کدام از گروه‌های سیاسی نبوده‌ام. گروه‌های سیاسی اغلب در خواب و خیال‌ها بوده‌اند. الان دوره‌ای است که این‌ها از خواب و خیال بیرون بیایند و بفهمند که دنیا از چه قرار است و من چه می‌گفتم و حالا چه می‌گویم. من از وجوه مختلف مورد اعتراض یا لاقابل مورد سؤال واقع شده‌ام. به این جهت می‌خواستم تمام ته‌مانده‌های این ابهامات و سوءنظرات را پاسخ دهم. می‌دانید که من آدمی نبودم که در یک خط واحد باشم، نه فرهنگ، نه جامعه‌شناسی صرف، نه سیاست، نه تاریخ، نه مسائل بین‌الملل، نه مسائل جوانان و نه هیچ کدام این‌ها. بنابراین می‌خواستم این وجوه مختلف را توضیح بدهم. البته در کنار نوشته‌های مدون و اساسی که از من وجود دارد، اگر کسی بخواهد درباره‌ی من تحقیق کند می‌تواند همه این‌ها را بگذارد کنار هم و بسنجد که این مجموعه در کل چگونه است.

من بیشتر منظورم این سال‌های اخیر است که به ایران برگشته‌اید. چند سال است که شما ساکن ایران شده‌اید؟ تقریباً دو - سه سال است.

خُب در این دو سال انتظار می‌رفت ما از شما شاهد تألیف باشیم. اما همه آنچه دیدیم فقط مصاحبه‌های شما با مطبوعات بود. نوشته‌های تألیفی کتاب اقبال ناممکن هم همه مربوط به دهه شصت است (مثل مقاله مربوط به جورج اورول).

برای من واقعاً فرقی ندارد که بنویسم یا مصاحبه کنم. اگر حرفی برای گفتن نداشته باشم مصاحبه نمی‌کنم. مصاحبه برای من در واقع بیان نظراتم است.

ولی نکته برای من اینجاست که اگر تا پیش از این شما در کتاب‌هایتان به دنبال تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی از منظری جامعه‌شناسانه بودید، در این دو کتاب آخر بیشتر به دنبال تحلیل «احسان نراقی» هستید؛ درباره خودتان و فعالیت‌های سابق‌تان گفت و گو می‌کنید و به آنها برمی‌گردید.

برای اینکه این نراقی با خیلی از وقایع گذشته و حال ارتباط داشته. من ترجیح می‌دهم امر مشاهده شده را بگویم تا تئوری. روشنفکران ایران در این چند سال خیلی در عالم تئوری بوده‌اند. در عالم خیال و ذهنیات و تفکرات کلی بوده‌اند. من می‌خواستم به قول ژان پل سارتر جریان اگزیستانسیل را نشان بدهم: من آنچه خودم بودم و انجام دادم، من در زندان، من در تحقیق، من در یونسکو... برای اینکه این نگاه را جوانان ایران کم داشته‌اند. دائم تئوری شنیده‌اند. چون کسانی که در عمرشان اصلاً ژان پل سارتر را ندیده‌اند راجع به ژان پل سارتر حرف زده‌اند. من ترجیح می‌دادم اگر راجع به ژان پل سارتر حرف می‌زنم یک دیدار مستقیم با او را بگویم. می‌خواستم دید دیگری را در فضای فکری جوانان ایران وارد کنم.

ولی به نظر من مهمترین نوشته‌های شما، آن نوشته‌هایی که در سطح داخل و خارج اهمیت پیدا کردند. اغلب نوشته‌هایی با مضمون «نگاهی به حیات خود» نبوده‌اند. مثلاً پژوهش شما درباره فرار مغزها یا رساله دکتری شما درباره شیوه‌های پژوهش جمعیتی در کشورهای فاقد آمار این گونه نیستند. در این چند سال اخیر است که شما معطوف به خودتان شده‌اید.

برای اینکه در این چند سال اخیر، بر اثر تحولی که انقلاب ایجاد کرده، مسائل به شکل تازه‌ای مطرح شده‌اند. جوانان اغلب گذشته را نمی‌شناسند و آن را یا کاملاً بهستی می‌دانند یا کاملاً جهنمی. من خواسته‌ام گذشته را برای جوانان روشن کنم. من فکر می‌کنم مسائلی را که بوده قبلاً توضیح داده‌ام، حالا می‌خواهم مسائلی را که گروه‌ها تازه با آن‌ها برخورد می‌کنند و برایشان روشن نیست توضیح بدهم. مثلاً من وقتی آن حکایت‌ها را نوشتم تصمیم این بود که به مسائل مربوط به سیاست گذشته ایران و مسائل انقلاب پردازم. این می‌توانست یک کتاب هشتصد صفحه‌ای بشود. اما من آن را خلاصه کردم در یک گفت و گو با شخصی که سال‌ها با من در پاریس بود و مسائل مهمی را که گفته نشده بود، گفتم. ولی چون مباحث خیلی کلی و اجمالی بود حس کردم برای نسل جوان مبهم است. آن وقت تصمیم گرفتم طی سال گذشته یک سری مصاحبه به قصد باز کردن آن موضوعات انجام دهم. الان وقتی کسی کتاب آن حکایت‌ها را می‌خواند و در کنارش در پی آن حکایت‌ها را می‌خواند خیلی مسائل برایش روشن است. مثلاً من گفته‌ام که انقلاب ایران دلیل تاریخی نداشته، دلیل مارکسیستی هم نداشته، تبلیغاتی هم نبوده. در درجه اول ناشی از خطاهای شاه بوده است. اگر شاه مرد با خردی بود، از افراد باشخصیت و وطن‌دوست و معتمد نمی‌ترسید، انقلاب به خاطر این روی داد که شاه راه‌ها را بست و راهی جز انقلاب برای بیان اعتراضات مردم باقی نماند.

متوجه هستید که شما دارید یک تحول ساختاری در جامعه را که انقلاب است معطوف می‌کنید به یک فرد که شاه باشد.

بله! خُب بله! خیلی مهم است چون شاه است. چون همه چیز در دست شاه بود. تفکر او، اشتباهات او و دید او در سرنوشت سیاسی ایران مؤثر بود. از این غافل اند. غافل بوده‌اند، هنوز هم کمابیش هستند. مسلم است که اگر شاه به گونه دیگری رفتار می‌کرد، وضعیت متفاوتی پیش می‌آمد. اما به هیچ وجه نمی‌شود انکار کرد که در چنین جامعه‌ای یک مشکل ساختاری وجود دارد و آن هم حاکمیت فرد است.

خُب بله! حاکمیت فرد است دیگر. اگر آن فرد این قدر خودمختار نبود، این قدر مستبدالرأی نبود...

مگر می‌شود فرد شاه باشد و به تدریج این اتفاق برایش نیفتد؟

می‌شد این طور باشد اگر او شاه روشنی بود.

آخر شاه که روشن و خاموش ندارد. این تعبیر شما همان دیکتاتور مصلح است. بله! می‌شد. کما اینکه خیلی از شاه‌ها... مثلاً ملک حسن مراکشی دو سال قبل از مرگش یک مرتبه سیستم را عوض کرد و دولت سوسیالیستی را سرکار آورد و خیلی از فشارها را خواباند. جلوی تندروی‌ها را گرفت. عملاً آرامش ایجاد کرد. بنابراین اشخاص در موقعیت ایران خیلی مؤثرند. حالا که مصدق را از صحنه خارج کرده بودند او (شاه) می‌توانست این کار را بکند. کما اینکه همسرش استعداد این کار را داشت.

من ترجیح می‌دهم بحث را برگردانم به دو کتاب در پی آن حکایت‌ها و اقبال ناممکن. فکر نمی‌کنید وقتی به قالب مصاحبه تن می‌دهید. خصوصاً مصاحبه مطبوعاتی، این مصاحبه کننده است که به شما جهت می‌دهد؟

ابداً. من نود درصد مطالب را آماده داشتم، بعد وارد بحث می‌شدم. من یک مثال مشخص دارم که همان مصاحبه اول کتاب اقبال ناممکن است.

مصاحبه‌ای که با خود عنوان «اقبال ناممکن» چاپ شده. این یک سری حرف‌های شاعرانه است درباره زندگی و مرگ و آرزو و... بدون اینکه هیچ جنبه ملموس و عینی و علمی داشته باشد. من نمی‌خواهم پوزیتیویستی حرف بزنم ولی واقعاً این مصاحبه...

از این جور علمی‌ها شما زیاد در ایران دارید. آثار گوروچ را آقای حبیبی ترجمه کرده که اصلاً قابل فهم نیست. بروید آنها را بخوانید. از این‌ها زیاد است. اسم گنده هم زیاد دارد. من می‌خواستم به شکلی ملموس و محسوس و...

من هم همین ملموس و محسوس را قبول دارم که شما می‌گویید. ولی این مصاحبه خودش درباره یک سری امور ذهنی است. پرسش‌ها هم خیلی پراکنده است. شما خودتان پراکندگی در این مصاحبه احساس نمی‌کنید؟

اولاً که کتاب اقبال ناممکن تقریباً دویست صفحه‌اش برمی‌گردد به مسئله گفت و گوی تمدن‌ها. اما آن مصاحبه اول کتاب یک چیز کلی است که راجع به من است. راجع به خود من است. نظر من راجع به زندگی و... «من» را گفته است. در حقیقت روان‌شناسی من است. اما بعد از این، کتاب متمرکز است روی گفت و گوی تمدن‌ها. چون من دیدم که گفت و گوی تمدن‌ها امر بسیار مهمی بود که در ایران آقای خاتمی آن را عنوان کرد ولی کسی تحویلش نگرفت.

منظورتان از اینکه تحویل نگرفت چیست؟ یک مرکز با یال و کوپال راه افتاد که وزیر فرهنگ آقای خاتمی شد رئیسش و...

آقای مهاجرانی آنجا رفت. طبعش هم با این کار سازگار نبود. با همه استعداد و فضل و دانشی که دارد به این کار زیاد علاقه‌ای نداشت. ببینید، من معتقد بودم وزارت خارجه باید فعال باشد که در این زمینه اصلاً فعال نبود. در کتاب می‌خواستم این نکته را تذکر بدهم. می‌خواستم بگویم

جامعه روشنفکری این قضیه را تحویل نگرفت. در صورتی که پیشنهاد آقای خاتمی اقدام بسیار درخشانی بود. چون ما تا قبل از این می‌گفتیم مرغ یک پا دارد. اما از این لحظه به بعد گفتیم گفت و گو. این خیلی مهم است. این یک تغییر حالت و تحول فکری بود.

شما دارید اهمیت مسئله گفت و گوی تمدن‌ها را از منظر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بررسی می‌کنید.

نه! در سطح داخلی هم همه حرف‌های ما مرغ یک پا دارد، است. هنوز هم این قضیه ادامه دارد. من می‌خواستم اهمیت حرکت آقای خاتمی را در کتاب اقبال ناممکن یکی یکی مصاحبه‌های کتاب را نگاه کنید. شما یک تعصب غلطی نسبت به گفت و گو دارید. در حالی که بهترین کارهای پوپر، ژان پل سارتر، و فوکو مصاحبه است. من احساس کردم که جامعه احتیاج دارد که من به سؤالاتش جواب بدهم. کتاب آن حکایت‌ها الان چاپ سومش هم دارد تمام می‌شود و به شدت مورد استقبال قرار گرفته و این نشان می‌دهد اکثریت انتقاد شما را از این کتاب ندارند. از همه این‌ها گذشته، بنده در کتاب اقبال ناممکن چندین مطلب هم از خودم دارم. یکی مقاله‌ای است درباره جورج اورول. اورول خیلی مهم است. پنجاه سال پیش این مرد روشن بین تمام فساد رژیم توتالیتری استالین را دید. ولی روشنفکران ما ندیدند. هنوز مسحور کمونیسم از بین رفته‌اند. هنوز به این جنازه نگاه می‌کنند به امیدی که دومرتبه این مرده زنده شود. حرفی هم که درباره تحریف تاریخ زده‌ام خیلی مهم است. چهار ماه پیش وزارت آموزش و پرورش مرا دعوت کرد و گفتند: «آقا ما تحقیق کرده‌ایم ۴۵ درصد دانش‌آموزان دوره متوسطه دین‌ستیز شده‌اند. چه کنیم؟» گفتم این کتاب‌های دینی که تدریس می‌کنید عوض کنید. یک کاری کنید شور و اشتیاق به دین در جوان‌ها ایجاد شود. روشی که عرفای

ما پیش گرفته بودند چه بود؟ چرا همه مجتهد شده‌اید؟ معلم دبستان هم شده مجتهد و می‌خواهد فقیه شود. مولوی را ببینید! توصیفی که او با عشق از خدا کرده است در جهان نظیر ندارد. برای همین است که تاکنون در آمریکا چهارده میلیون مثنوی فروش رفته است. اما شما در کتاب‌ها مرتب آیه قرآن می‌آورید در حالی که این آیات برای بچه نامفهوم است. این کار برای یک آدم تربیت شده و بالغ از نظر فکری مناسب است، نه برای بچه. نویسندگان این کتاب‌ها انگار هدفشان آن بوده که مجتهدین از کتاب راضی باشند نه این که بچه‌ها آن را بفهمند. در مقاله‌ای هم که در کتاب اقبال ناممکن آمده گفته‌ام که تاریخ در تمام جهان تحریف شده. یک جایی بودم می‌گفتند «آقا تاریخی به ما درس می‌دهند که در آن تمام شاهان ما دزد و آدم‌کش و نادان بوده‌اند.» خوب این که درست نیست. بالاخره بد و خوب، همه باهم بوده است. شاهانی داشته‌ایم که به فکر مردم بوده‌اند، خیلی از شاهان هم نبوده‌اند. اما یک مرتبه همه را به یک چوب راندن که تاریخ نیست.

برگردیم به بحث گفت و گوی تمدن‌ها. به نظر شما این که روشنفکران ایرانی از این مسئله استقبال نکردند به چه دلیل بود؟ آیا به دلیل ناآگاهی بود یا به دلیل این که فکر می‌کردند این مسئله از پشتوانه جامعه شناسانه، سیاست شناسانه و فیلسوفانه لازم برخوردار نیست؟

روشنفکرها به روی خودشان نمی‌آورند. همه که مثل بنده حرف‌ها را رک نمی‌زنند. رفته‌اند در لاک خودشان. ببینید! روشنفکرها در ابتدای کار به انقلاب علاقه داشتند، اما بعد که این مسئله تعهد و تخصص پیش آمد رانده شدند. آقای مطهری به من می‌گفت من هر جا می‌رفتم سعی می‌کردم آقای مهندس بازرگان را هم با خودم ببرم اما بعضی آقایان این قضیه را فراموش کردند. به همین خاطر روشنفکرها هم کنار رفتند و به هر

چیزی که از ناحیه دولت می آمد پاسخ ندادند. اما من چون اهل تعصب نیستم از هر جا ندای مطلوب بشنوم گوش فرامی دهم. بنده گفتم که حرف آقای خاتمی حرف بزرگی است. کوشش هم کردم ایشان را به یونسکو ببرم. بانی آمدن ایشان به یونسکو من بودم. در لحظه آخر مجاهدین در خیابان‌های پاریس سروصدا درست کردند اما من جلسه را برگرداندم و دو مرتبه برقرار کردیم. ایشان هم صحبت بسیار خوبی کرد. اقلاده نفر وزیر فرهنگ به من گفتند که ما سال‌هاست چنین خطابه‌ای در اینجا نشنیده بودیم.

من می دانستم که ایشان از این جهت برنده است و برای ایران افتخار است. برای ایرانی که به دلیل حوادث پیشین در جهان خشن معرفی شده است، این مسئله می تواند چهره جدیدی نشان دهد. چرا من در یونسکو اعتبار داشتم؟ به دو دلیل.

یکی این که شش سال در زمان شاه من مدیر بخش جوانان یونسکو بودم و مرا به عنوان یک آدم مترقی می شناختند که هیچ گونه وابستگی به شاه ندارد. ما آن زمان حتی یک برنامه هم با ایران برگزار نکردیم. من گفتم نه ایران، نه اسرائیل. اسرائیل موجب دور شدن عرب‌ها می شود، ایران هم من می دانستم با وجود ساواک اهل کار با جوانان نیستند. دوم این که من سه سال زندان بودم. به همین خاطر من یک موقعیت خاصی داشتم. نتیجه‌ای که من تا اینجا از حرف‌هایمان می‌گیرم این است که دکتر احسان نراقی از تمرکز روی جامعه‌شناسی به تمرکز بر حوزه عملی روابط بین‌الملل روی آورده است. به‌گفت وگویی تمدن‌ها هم نه از این نظر که چه پشتوانه علمی و فلسفی‌ای دارد، بلکه از منظر تأثیرش بر روابط ایران با سایر کشورها نگاه می‌کنید.

بله! کاملاً درست است. من می‌خواستم جبران نقیصه موجود را در روابط بین‌المللی ایران بکنم. چون سیاست خارجی ما با امور فرهنگی

فاصله بسیار دارد. در صورتی که کشوری که به گفته بزرگان فرهنگ و تمدن جهان از جهت سنن فرهنگی از غنی‌ترین کشورهای جهان است می‌بایست به قابلیت‌های فرهنگی بیش از هر مقوله دیگری تکیه می‌کرد.

سیاسیون در بی‌حسی یک‌دست هستند!

آقای دکتر نراقی، می‌دانیم که تنها چند هفته‌ای است که به کشور بازگشته‌اید. میان این سفر تا سفر پیشین شما یک فاصله چند ماهه بود و چه تمایز فضای سیاسی امروز ایران نسبت به روزی که به خارج کشور رفتید چیست؟

حقیقت امر این است که چون نسبت به مملکت‌م دلسوزم، از نگاه من انتخابات دومین دوره شوراها حکایت از فاجعه‌بار بودن آن دارد. من از عدم مشارکت مردم به شدت ناراحت شدم و این سؤال برای من پیش آمد که چرا از دوم خرداد ۷۶ تا نهم اسفند ۸۱ مردم چنین مأیوس شده‌اند. این وضعیتی بسیار وخیم است و آنچه من را متعجب‌تر کرد عدم واکنش مفید مسئولان به این فاجعه بود. چگونه مسئولان سیاسی مملکت، مقامات رسمی، هیأت‌اجرایی، دستگاه مجریه و همچنین مجلس متوجه وخامت اوضاع نیستند. به خصوص با این مشکلات ما در برابر دنیا بر سر مسأله انرژی هسته‌ای و به ویژه با درک این نگاه‌ها. متأسفانه ما از مخاطرات نمی‌ترسیم و در ظاهر تا سرحد خطر جلو می‌رویم و دل شیر داریم! گرچه که مشخصاً این چنین نیست اما در ظاهر ما از هیچ خطری نمی‌هراسیم. به طور مثال در ظاهر از تحریم اقتصادی نمی‌ترسیم اما در واقعیت همه مشکلات و سختی‌ها از تحدید اقتصادی بر ما تحمیل می‌شود. مردم ناراضی شده‌اند و وضعیت بسیار بد است. من در همین چند روزی که به ایران بازگشته‌ام، مشاهده می‌کنم مردم می‌گویند وضع ما نسبت به همین چند ماه پیش نیز بدتر شده است. بالطبع برای رفع این وضع نابسامان

مردم، سیاستمداران و حاکمان کشور باید تلاش کنند. در مجموع اکنون ما در برابر دنیا قرار گرفته‌ایم. اما در عین حال متوجه نیستیم که قوای ما در حال تحلیل است و اگر خدای ناکرده انتخابات پیش رو نیز به سرنوشت انتخابات شورای شهر دچار شود، دیگر چه قدرتی برای ما باقی می‌ماند. دیگر چه حرفی در دنیا می‌توانیم بزنیم. من اکنون مشاهده می‌کنم متأسفانه مسئولان از بابت انتخابات شوراهای شهر دغدغه ندارند و هیچ کاری برای عدم رخداد دوباره آن یا جبران انتخابات نهم اسفند انجام نمی‌دهند. این‌ها تنها کارشان این است که مدام می‌گویند ما دوست داریم مردم در انتخابات به صورت گسترده و پرشور شرکت کنند. خُب این انتخابات پرشور انگیزه می‌خواهد. شما چه کرده‌اید برای ایجاد این انگیزه. چه کرده‌اید برای از بین بردن موانع انتخابات. چه کرده‌اید برای راضی کردن مردم، چه کرده‌اید برای دادن یک چشم‌انداز امیدوارکننده به مردم، چه کرده‌اید برای ترمیم اتفاقاتی که افتاده است.

چه باید کرد؟

اگر من جای مجلس، جای دولت، جای احزاب بودم سمینارهای متعدد برپا می‌ساختم و ریشه‌یابی می‌کردم که چرا مردم در انتخابات شوراها شرکت نکردند. شما کجا دیدید که چه راست، چه چپ و چه حکومت این ابتکار را انجام دهد و ریشه‌یابی کند. کجا این نمایندگان رفتند به شهرهای خود و پرسیدند چرا مردم شهرستان در انتخابات شرکت نکرده‌اند. این‌ها باید گزارش تهیه کنند و آن را به مجلس، به دولت، به رهبر، به رئیس جمهور ارایه دهند، اما این کار را کردند؟ نکردند! آیا شوخی بود که آن شکوه و عظمت انتخابات دوم خرداد ۷۶ به انتخابات نهم اسفند ۸۱ منتهی شود؟ یادم هست هنگامی که برای بار اول انتخابات شوراهای شهر برگزار شد و مردم آمده و نمایندگان موافق تفکر

خود را انتخاب کرده بودند، ما در پاریس در دانشکده علوم سیاسی این شهر که بسیار هم معروف است، سمیناری برپا کردیم با موضوع «مشارکت مردم». خانمی که نایب رئیس شورای شهر زاهدان بود نیز در جلسه شرکت کرده بود. همین خانم زمانی که بیان کرد وضعیت مبارزه انتخاباتی خود را در این شهر و کلاً وضعیت مبارزه زنان را تشریح کرد واقعاً سبب شگفتی شرکت‌کنندگان گردید. همه این شرکت‌کنندگان که بیشتر از سازمان‌های مدافع حقوق بشر در سطح جهان بودند، ایشان را تحسین کردند. در همان دو، سه روز برگزاری سمینار از این خانم به کرات برای شرکت در جلسات مصاحبه و گفت و گو دعوت می‌کردند. جالب اینجاست که این خانم معلم مدرسه هم بود. مترجم هم نداشت و بار اول بود که از مملکت خارج شده بود، اما با این وجود بیان او شفاف، صریح، مهم و تأثیرگذار بود که به نوعی می‌شود گفت بدل به سمبل دموکراسی شده بود.

اگر در دور دوم شوراها چنین روحیه‌ای از میان رفته، آیا ضایعه نیست؟ پس مسؤولان ما برای التیام این ضایعه چه می‌کنند؟ چه مرهمی روی این زخم گذاشته‌اند؟ چگونه در فکر جبران هستند؟ آیا اصلاً در این فکر هستند که چه باید بکنند؟

خب چه باید بکنند؟

می‌شود انواع و اقسام تلاش‌ها و فعالیت‌ها و کوشش‌ها را انجام داد که یکی از آنها همین نکته است که جلوی تندروی‌ها گرفته شود. چرا می‌گذارند آدمی در خطر مرگ قرار گیرد. خیلی مسائل دیگر هم هست. مثل همین بازداشت‌ها...

بار اول که در ایران انتخابات شوراها شهر برگزار شد، مردم آمدند و به صورت گسترده مشارکت کردند. اما بار دوم اتفاق دیگری افتاد به چه علت؟ آیا مردم به

دلیل پاره‌ای مسائل از نهاد شوراها دلسرد شده بودند با دلسردی آن‌ها معطوف به کلیت ساختار سیاسی بود؟

البته من معتقدم مجموعه عواملی در این امر دخیل بود. نگاه کنید مردم مقدار زیادی به اصلاحات پس از دوم خرداد دل بسته بودند، حتی به همین اصلاحات آقای خاتمی. اما متأسفانه این اصلاحات در بسیاری موارد به عرصه عمل نرسید. به هر علتی یا اصلاح طلبان توانایی تحقق وعده‌های خود را نداشتند یا محافظه‌کاران مانع پیشبرد اصلاحات شدند. بالاخره این علت‌ها وجود داشت. مردم هم که چندان نمی‌توانند وارد جزئیات شوند، در کل به این نتیجه می‌رسند که اصلاحات عملی نشد. حتی بیان کاری هم مشخص نیست. کل قضیه همین است که وعده‌ها تحقق نیافت.

در همین کتابی که من در این چند ماهه منتشر کردم، مواردی از کارکردهای حکومت پس از انقلاب را برشمرده‌ام و نکات مثبت و منفی را بررسی کرده‌ام، اما یک رژیم به هر حال باید بعد از بیست و چهار، پنج سال به مردم یک بیلانی از دستاوردها و عملکردهای خود ارائه کند تا مردم بفهمند که این موارد مثبت بود و این موارد منفی. این منتهی می‌شود به اینکه حکومت مثبت‌ها را ادامه دهد و بکوشد منفی‌ها تبدیل به مثبت شوند. اما متأسفانه در همه این سالها من هیچ آگاهی به این نقصان‌ها در هیچ کجا نمی‌بینم. اصلاً همه خواب‌اند چه اصلاح‌طلب و چه محافظه‌کارش.

با وجود این باز می‌آیند شعار می‌دهند که مردم بیایند شرکت کنند. این خودش مسأله است. آقا! مردم شرکت کنند چه معنایی دارد. شما باید موجبات شرکت مردم را فراهم کنید. کدام فعالیت در جهت تشویق مردم به حضور و مشارکت در انتخابات در همین چند ماهه صورت گرفته

است. در همه نظام‌های دموکرات دنیا هنگامی که قرار است انتخاباتی برگزار شود، از مدت‌ها قبل میتینگ‌های انتخاباتی تشکیل می‌شود. خوشبختانه با وجود هوای خوب در ایران نیازمند سرپناه و سالن و... هم نیستیم! می‌شود ماه‌ها در فضای باز سمینار و میتینگ برگزار کرد. فضا را جذاب کرد، کاندیدها بیایند صحبت کنند. برنامه بدهند، نمایندگان بگویند که چه کرده‌اند، چه نکرده‌اند. چرا موفق نشده‌اند و... اما کدام یک از همین نمایندگان مجلس که می‌خواهند دوباره کانیدیدا شوند، میتینگ انتخاباتی تشکیل داده‌اند و بیلان کار، دست‌کم خودش را برای مردم توضیح داده است؟! شما که خبرنگارید نمونه‌ای سراغ دارید؟

نه!

خُب همین هم ثابت می‌کند که نمایندگان هم در امر مشارکت مردم دخیل نیستند. کل حرف من این است که دستگاه حاکمه در فکر نیست. این دستگاه تنها مسؤل شعار دادن است. شعار دادن...

این دستگاه حاکمه که می‌گوید در فکر نیست آیا یکدست است؟

در بی حسی یکدست است. یعنی از نظر حرکتی یکدست است.

از یک سوی دیگر نگاه کنیم چه؟ آیا این بی حسی خودش معلول دوگانه شدن

حاکمیت نبوده است. یعنی دوگانگی، حاکمیت را به نقطه‌ای رساند که به نقل از

شما بی حسی شود؟

من یک ایراد کلی دارم به اصلاح طلبانی که به آن‌ها علاقه‌مندم و امید داشتم موفق هم شوند و هنگامی که آقای خاتمی هم انتخاب شد، بنده فریاد فتح و ظفر هم در خارج سر دادم، زیرا طرح جامعه مدنی از طرف ایشان استادانه بود. نتایج عمیق در سطح جامعه داشت که از بین رفتنی نیست. بارها هم مصاحبه کردم و همواره این انتخاب را و به خصوص مشارکت زنان و جوانان را تحسین کردم. نطق‌های انتخاباتی خاتمی انصافاً

جالب و امیدبخش بود.

اما یک انتقاد دارم چرا که آن شور و هیجان به نتیجه‌ای که قرار بود و می‌خواستند، نرسیده است. بنابراین یک مقداری ابزار و ادوات، کار خود را انجام نداده است.

ابزار و ادوات کدام‌ها بودند؟

همان دستگاہ‌هایی که باید آن اهداف را عملی می‌کردند. نگاه کنید محافظه‌کاران که معلوم‌اند. اسمشان رویشان است. آنها زیاد در پی تحول نیستند. اما اصلاح‌طلبان که ادعای اصلاحات دارند، نتوانستند مبتکر طرح‌های راهگشا باشند و در اجرای اصلاحات ناکام ماندند.

جایی هم که به اصلاح‌طلبان می‌توان نمره مردودی داد، در همین آزمون انتخابات انجمن شهرها بود. چرا که در اداره امور شهر اصلاح‌طلبان و اعضای اصلاح طلب شوراهای اول می‌توانستند موفق شوند. می‌توانستند مردم را بسیج کنند. برای دومین انتخابات شورای شهر می‌توانستند طرح‌هایی را اجرا کنند که به سود مردم بود. اما به اعتقاد من با وجودی که این اصلاح‌طلبان زیاد هم به شهرستان‌ها می‌روند، معلوم نیست چه می‌کنند؟ آن شور، حس و حرکتی که باید ایجاد شود، نمی‌شود!

بسیاری از فعالیت‌های اصلاحی به دست مردم انجام می‌گیرد. با تحولی که مردم منشأ آن هستند، چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ اجرایی، من که سال‌ها در فرانسه زندگی کردم، دیده‌ام که هفتاد درصد کار شهرداری‌ها بر عهده انجمن‌های محلی و خود مردم است. اما چون ما تا چند سال پیش اساساً چنین نهادهایی را نداشتیم باید مسؤولان این قدرت، اختیار و ابتکار را در اختیار مردم قرار دهند تا ملت بتواند در فعالیت‌ها سهیم شود و شرکت کند. به همین مردم راه هم باید داد. اما به

اندازه کافی این ماشین را به حرکت در نیاوردند...

این عدم ایجاد حرکت در مردم تعمدی بود یا خیر؟

ببینید بدون تردید مردم بر ایجاد چنین فضایی میل داشتند اما چون ما در ایران تجربه دموکراسی را نداشتیم باید مسؤولان ایجاد حرکت می کردند. در زمان شاه که دموکراسی اصلاً وجود نداشت، بعد هم که انقلاب شد، همه فکر کردند خود انقلاب، لفظ انقلاب و عشق به انقلاب همه مشکلات را حل می کند. بنابراین برای خودشان وظیفه ای قایل نبودند و محور این شد: انقلاب کردیم، انقلاب کردیم و انقلاب کردیم. به این معنا که می گفتیم وظیفه تان چه شد. جواب می دادند، انقلاب کردیم دیگر کاری به مشکلات نداشتیم.

ما تصور می کردیم که با آمدن آقای خاتمی بالاخره این ماشین به راه خواهد افتاد، حرکت می کند. دوران انقلاب و شور انقلابی فروکش کرده و حال زمان حرکت به سوی اصلاحات است. تصور خود من هم همین بود. اما این تصور متأسفانه عملی نشد. سربازان جبهه اصلاح در درجه اول نمایندگان مجلس بودند که اکثراً علی الخصوص در میان خانمها چهره های برجسته ای بودند. حتی سطح این چهارده نماینده زن اصلاح طلب مجلس از نظر دانش، فهم، علاقه و... در اندازه پارلمان کشورهای اروپایی بود. اما ببینید این نمایندگان چه زن و چه مرد آن تحرک لازم را نداشتند. این ها باید اول از همه مردم شهر خودشان را به تحرک وامی داشتند و شور و هیجان را به مردم تزریق می کردند. دموکراسی را باید از همان پله اول شروع می کردند تا مردم مزه دموکراسی را حس کنند. مشارکت خود را لمس کنند. اگر مدارس مشکلی داشت، باید مردم را برای رفع این مشکل بسیج می کردند. اگر بهداشت ضعیف بود، همین طور. اگر شهرسازی درست نبود با استفاده از توده مردم در صدد اصلاح برمی آمدند. این ها اما

مردم را بسیج نکردند. این مهم بود، این نقص بزرگ است.
تعمدی بود؟

خیر، بی‌اطلاعی بچه‌هایی که در رژیم شاه بزرگ شدند. آن زمان که آزادی نبود. بعد هم که انقلاب کردند، این‌ها به این مسائل عادت نداشتند. یعنی نمی‌دانستند مشارکت چه کار مشکلی است. گمان کردند با حرف، مشارکت مردم زیاد می‌شود. اما نه، مشارکت راه دارد. باید مشارکت را تقویت می‌کردند و بررسی می‌شد تا می‌فهمیدند در هر منطقه چه مشکلی وجود دارد که باید رفع شود تا مردم مشارکت کنند. باید مردم جمع می‌شدند. از نظراتشان استفاده می‌شد و اجرای طرح‌ها را به دست خود مردم می‌دادند، اما این کارها نشد.

برای اینکه یک فرد در یک روستا یا شهر بتواند مردم را به مشارکت دعوت کند و موفق شود اصل مهم به دست آوردن «اعتماد مردم» است. یعنی فرد باید اعتماد مردم را به دست آورد تا بتواند بر مشارکت گسترده مردم تأثیرگذار شود. فکر نمی‌کنید اینها چون نسبت به موفقیت در کسب اعتماد مردم تردید داشتند وارد قضیه نشدند؟

من گمان نمی‌کنم که این مسأله چندان تأثیرگذار بود. عمده ناکامی‌ها باز می‌گردد به نداشتن آگاهی و تمرین کار جمعی. ما تا به حال تمرین کار جمعی انجام نداده‌ایم. من چون کار جمعی انجام داده‌ام، هم در تهران و هم در مسکو، می‌دانم که دستگاه داوطلب را بسیج می‌کردیم برای کارهای خیلی کلانی در دنیا. در زمانی که من در مؤسسه تحقیقات اجتماعی بودم و زلزله طبرس رخ داد، چندین روستای ویرانه را ساختیم. البته با کمک بچه‌های دانشگاه.

از خارج از کشور یک هیأتی حدود شصت تا دختر و پسر به ریاست ملکه فعلی هلند آمدند و آن کارها را کردند.

بعد از ساختن آن روستا که در بین دو روستا قابل سکونت شده بود؛ به این علت که مابقی روستاها با شرایط زندگی تطبیق نمی‌کرد، اما ما از همان اول برای سکونت آن را ساختیم. منظورم این است که باید تحقیق شود. شما به مستعمرات سابق نگاه کنید به طور مثال گینه بیسائو. آنجا هم دارند تمرین می‌کنند، چگونه می‌شود مردم را به طور داوطلب بسیج کرد. در همه کارها می‌شود. در کارهای اجتماعی در کارهای خدماتی. در بسیاری از کارها. در فرانسه به تنهایی هشتصد هزار سازمان غیردولتی وجود دارد. بنده یادم است همین آقای دهباشی که مجله بخارا را اداره می‌کند، به همراه من به یک شهری آمد که شهردارش سابقاً وزیر سوسیالیست بود و همسرش هم یک خانم ایرانی. یک روز از صبح تا عصر به همراه ایشان در خدمت شهردار بودیم و ایشان به ما سازوکار اداره شهر را نشان داد. اینکه چگونه تمامی سیستم‌های شهر در اختیار مردم است.

شما زمانی فرانسه را مثال می‌زنید. قضیه یک تجربه تاریخی با چند قرن قدمت

وجود دارد. اساساً می‌شود مشکلات ما را با آنجا مقایسه کرد؟

به مرحوم مدرس گفتند ما چه مقدار جای کار داریم تا به کشورهای دیگر برسیم، چه مدت زمان نیاز است؟ ایشان با لهجه اصفهانی اش گفت که «اونقلده که تو راه هستیم.» یعنی راه بسیاری مانده است. ما حتی هنوز در راهش هم وارد نشدیم. حالا بعد از هفتاد سال من دوباره این جمله را تکرار می‌کنم. ما هنوز در راهش هم وارد نشده‌ایم.

در راه مشارکت نیستیم. حزب مشارکت داریم اما عملش مشارکتی نیست! مشکل این است. این نکته را اگر بگویم باز ممکن است برخی از دوستان بنده خوششان نیاید چرا که هنوز متأثر از چپ‌روی‌های از مد افتاده‌اند. اما می‌گویم کسانی که با افکار مارکسیستی و شبه‌مارکسیستی

پروزش یافته‌اند دموکرات نیستند. دموکراسی را عمل نکرده‌اند...
 اینها دموکرات نیستند. اصلاً یکی از دلایل این که جبهه مشارکت نتوانسته راه بیفتد، این است که هنوز افکار انقلابی در آن ریشه دارد، افکار شبه مارکسیستی هنوز وجود دارد. البته من از جمله آقای میردامادی خوشم آمده بود، آنجا که ایرادات سکولاریسم را برمی شمرد. میردامادی گفت: اگر میزان مشارکت در انتخابات همانند دوم خرداد ۷۶ باشد، به اندازه ده‌ها بمب اتم با اهمیت‌تر است و امنیت ملی را بیشتر حفظ می‌کند. بالطبع من هم گفتم آفرین. این حرف درستی است. بله، اما این ضعف مشارکت است که مردم را به آینده بدبین می‌کند. به خصوص با وجود این بی‌پروایی که ما در دشمن‌سازی در روابط بین‌المللی و جهانی داریم.

بروید بررسی کنید، به این نتیجه می‌رسیم که دولت کانادا تا زمان قتل خانم کاظمی در همه جا از ایران دفاع می‌کرد، اما اکنون همین کانادا یکی از دشمنان سرسخت ایران است. چرا؟ به خاطر یک قتل بی‌جا که هنوز هم حاضر نیستیم تا ته ماجرا پیش رویم و قاتل را معرفی کنیم. حتی امروز صبح دیدم پارلمان کانادا به اتفاق آرا انتقال جنازه خانم کاظمی را به کانادا تصویب کرده است. به دلیل یک امر کوچک به دلیل رفتار تند و زننده یک نفر به دلیل تصورات واهی که گمان کرده‌اند این خانم جاسوس است، این مشکلات به وجود آمد.

خیال کردند جاسوس است و یک نفر زد و زد و زد تا اعتراف بگیرد. بالطبع طرف هم می‌میرد. همین است دیگر! خیلی از گرفتاری‌های ما منبعت از تفکرات واهی خودمان نسبت به دنیا است. خودمان خود را مهم و مقتدر محسوب می‌کنیم و دشمن را ضعیف. اما نباید چنین باشد. نباید دشمن را بیچاره شمرد. این سیاست کنونی ما تنها دشمن‌زاست. دوست‌زا نیست.

سیاست دشمن‌زایی، دشمن‌سازی نه دوست‌سازی بسیار خطرناک است. یک مملکت هفتاد میلیونی باید اداره شود. جوان‌کار می‌خواهد، تحصیل می‌خواهد. اما زیر این فشارها که نمی‌شود زندگی کرد. برویم همین‌طور هورا بکشیم. برای سخنان آقایانی که با این صحبت‌ها تصور می‌کنند که دنیا را تسخیر می‌کنند! اینکه نمی‌شود.

متشکرم.

البرادعی آدم آمریکا نیست*

جریان قطعنامه در خصوص برنامه‌های هسته‌ای ایران و نشست دو روزه شورای حکام نشان داد که فعالیت دیپلماسی و همکاری ایران با اروپا در مقابل فشارهای آمریکا و تحریکات اسرائیل تا چه میزان می‌تواند به نفع کشور ما باشد و به خصوص این که باید فعالیت شارون و مسافرتش به ایتالیا را که حاکی از فشار شدید اسرائیل علیه ایران بود نیز در نظر گرفته شود.

احسان فراقی، در گفت و گو با خبرنگار سیاسی - خارجی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) اظهار داشت: ایرانی باید این حقیقت را درک کند که اگرچه در شورای حکام بحث بر سر مسائل مربوط به فن آوری هسته‌ای است؛ اما آنچه در پس پرده برای اروپا کمتر از مسائل هسته‌ای نیست، بحث حقوق بشر است و به زودی این موضوع هم در کمیسیون حقوق بشر و هم در مذاکره با اتحادیه اروپا مطرح خواهد شد.

وی با اشاره به فوت زهرا کاظمی افزود: تعلل در معرفی عوامل آن باعث شد که دولت کانادا که قبل از این حادثه تقریباً نقش موافق با ایران را داشت، به مخالف سرسخت ایران در مسأله حقوق بشر تبدیل شود.

وی تأکید کرد: ایران باید تا قبل از اجلاس روز چهارشنبه، اقداماتی را جهت آرام کردن فضا صورت دهد که از شدت مخالفت اروپا و کانادا در این باره بکاهد. در حقیقت مساعد کردن نظر آنها در تصمیم‌گیری چهارشنبه اثر خواهد گذاشت.

* نقل از روزنامه مردم سالاری (یکشنبه ۲ آذر ۱۳۸۲)

نراقی با تأکید بر این که «البرادعی، آدم آمریکا» نیست و «اروپا، البرادعی و کانادا همه با هم فرق دارند»، خاطر نشان کرد: آنهایی که البرادعی را عامل آمریکا می‌دانستند باید امروز از این موضوع که البرادعی از ایران به طور جدی دفاع می‌کند، پند بگیرند. در واقع ما اگر در عمل خوب رفتار نکنیم، این‌ها به دنبال آمریکا می‌روند.

این نویسنده ادامه داد: فقط بحث اتم مطرح نیست و در پشت پرده بحث حقوق بشر مطرح است. اروپا وقتی به مسائل ایران توجه می‌کند به همه مسائل می‌پردازد. دنیای امروز دنیای ثابتی نیست و باید متوجه تحولات آن بود. مسئولان ایران باید از این جریان پند بگیرند که دیپلماسی مهم است و نمی‌توان یک جا تمام دنیا را در جبهه آمریکا قرار داد. باید در صدد پیدا کردن همراه و متحد برآییم و با جهان سرآشتی داشته باشیم.

وی در خصوص اجلاس چهارشنبه گفت: پرونده ایران ولو این که به شورای امنیت ارایه نشود با انتقاد شدید مواجه خواهد شد. برای تخفیف لحن این قطعنامه ایران باید اقدامات دیپلماتیک قوی از جمله آزاد کردن زندانیان سیاسی و رسیدگی به وضعیت روزنامه‌نگاران را انجام دهد. وی در پایان یادآور شد: موافقت سه کشور اروپایی، روسیه، دیگران و البرادعی با ایران ثابت کرد همه دنیا دشمن ما نیست.